



## پیغام عشق

قسمت سبید و شصت و ششم





نکات کلیدی برنامه ۷۸۱ گنج حضور:

ما به صورت هشیاری بی‌فرم، امتداد خدا با مرکز عدم، جایی که آخر زمان است و زمان وجود ندارد، وارد این جهان می‌شویم. خداوند چون جسم نیست، بنابراین در زمان هم نیست. ما هم از جنس او هستیم. قاعدتاً نباید در زمان باشیم.

درک ذهنی انسان از خودش و جدی گرفتن فکرها و همانندگی‌ها غلط است. علی‌الاصول برای انسان باید تغییرات فرم که به وسیله ذهن نشان داده می‌شود، بازی باشد؛ یعنی شما نباید به آن‌ها اهمیت دهید. مهم این است شما که می‌دانید امتداد خدا هستید، آیا در حال زنده شدن به او هستید یا خیر؟

شما باید عملاً تجربه کنید که تغییرات ظاهر و وضعیت‌ها در شما بازی خداوند و بازی قضاست، که مهم نیست. هر لحظه مهم این است که چه اندازه به او زنده می‌شوید.

هر موجودی یک ابزار شناخت از جهان پیرامون خویش دارد؛ ما مجهز به ابزار فکر کردن هستیم. در واقع فکر کردن یک استعداد و ابزار شناخت جهان است، نه شناخت خداوند. اما وقتی به زندگی و بی‌نهایت خدا زنده می‌شویم، یک هشیاری دیگری به نام هشیاری نظر جای هشیاری جسمی را می‌گیرد که تنها با آن می‌توان خودمان و خدا را شناخت.

همانیدن یعنی تزریق حس وجود به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد مهم است؛ و به موجب این تزریق حس وجود، آن چیزها مرکز جدید انسان می‌شوند. درست مثل این که انسان ابتدا با عینک بی‌رنگ می‌دیده و اما اکنون عینک رنگی به چشمانش زده است.

دید حاصل از همانیدن با گذشتن سریع از فکری به فکر دیگر، یک تصویر ذهنی جسمی را به وجود می‌آورد که ساخته شده از فکرست و نامش «من ذهنی» است. من ذهنی جسم است. بنابراین در زمان است، هر چیزی که جسم باشد و تغییر کند در زمان است؛ زمان تغییراتش را نشان می‌دهد. ما نیز چون به اشتباه فکر می‌کنیم من ذهنی هستیم، پس همیشه در زمان گذشته و آینده هستیم.



به آرامی که مرکز شما عدم می شود، ناظر من ذهنی شده و از آن جدا می شوید. بنابراین چون می توانید از ذهنتان جدا شده و آن را تماشا کنید، می دانید که این من ذهنی نیستید. آن گاه می بینید که این فکرها چگونه تغییر می کنند و با تغییر فکرها حال من ذهنی تان چگونه تغییر می کند. شما آن ناظر هستید و من ذهنی هم ظاهر تان است، باطنتان ناظر است و ظاهر تان این تغییراتی است که تماشا می کنید.

یک روز مریض می شوم و یک روز سالم؛ درحالی که من به این بی نهایت زنده هستم و این جسم من تغییر می کند، سرانجام روزی این جسم من متلاشی می شود. وقتی متلاشی شود، من به صورت بی نهایت خدا، باقی می مانم.

مرتب می بینید که مولانا می گوید، ما جاودانه می شویم. کتاب های دینی نیز مثل قرآن می گویند، ما جاودانه هستیم. قیامت یعنی بلند شدن و روی پای خود ایستادن، روی پای زندگی ایستادن و برای همیشه زنده ماندن به خدا. قیامت این نیست که همه چیز کن فیکون می شود و از بین می رود.

دو تا خاصیت را به خاطر بسپارید، یکی مقاومت درمقابل اتفاق این لحظه که کار من ذهنی است و دیگری فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه که کار زندگی است. خداوند از جنس فضاگشایی است، ما هم از جنس او هستیم، یعنی ذات اصلی ما. اما ذات فرعی و جنس فرعی ما که موقت است، من ذهنی و فضا بندی اوست.

پرهیز یعنی پرهیز کردن از همانندگی جدید و آوردن چیزی جدید به مرکزتان که از جنس جسم است، تا مبادا دوباره به افسانه من ذهنی برگردید. شناسایی انسان از خودش به عنوان باشنده ای بی زمان و وارد زمان گذشته و آینده نشدن، نیز همان پرهیز است.

کسی که مرکزش پر از درد است و جسمش را مریض می کند، نمی تواند خلاقانه فکر کند؛ به فکرهای قدیمی چسبیده، آن ها را مرکزش گذاشته و می پرستد، درواقع ابزارهای شادی خداوند را خراب می کند. بهترین حالت ما موقعی است که مرکز ما خالی از هر چیزی است.



مسائل همیشه وضعیت‌های دردناک‌تر هستند. مسئله با چالش فرق دارد. مسئله یک وضعیت ذهنی است که انسان من ذهنی برای خودش می‌سازد که منبع درد است. مثلاً دعوا کردن و قهر کردن در خانواده مسئله‌سازی است. این که یک نفر می‌میرد و من مدت‌ها یادم نمی‌رود، رها نمی‌کنم، به آن می‌چسبم و عزا می‌گیرم، مسئله است. چون من برای مرگ او، کاری نمی‌توانم بکنم. پس بنابراین هر موقع ناراحتی و به وضعیتی چسبیده‌ام که در کنترل و اداره و قدرت من نیست، این مسئله است.

ما مقدار زیادی موانع ذهنی داریم که از دید ما نمی‌گذارند زندگی کنیم، یا با وجود آن‌ها زندگی هنوز شروع نشده. مثلاً چون من ازدواج نکرده‌ام، هنوز زندگی‌ام شروع نشده، این یک مانع ذهنی است. یا چون هنوز پولدار نشده‌ام، هنوز بچه‌دار نشده‌ام، نمی‌توانم زندگی کنم. چون فلانی با من ازدواج نکرد و رفت با یکی دیگر ازدواج کرد، پس من نمی‌توانم زندگی کنم. این‌ها موانع زندگی است که انسان در ذهنش ایجاد می‌کند. می‌بینید که همه این‌ها بازی است.

اگر شما واکنش نشان می‌دهید، با یک چیزی که به وسیله حستان می‌توانید شناسایی کنید و در ذهنتان تجسم کنید، همان‌جایی شده‌اید. یعنی اگر چیزی می‌تواند در شما درد ایجاد کند، مثل خشم، واکنش‌های منفی، ترس، نگرانی، رنج و هیجانات مخرب، شما با آن همان‌جایی هستید.

بیشتر وقت ما صرف کارهای من ذهنی می‌شود؛ حتی من ذهنی است که برای ما کار معنوی یا دینی انجام می‌دهد. ما برای کسب تأیید و توجه و دیده شدن، به عنوان انسانی خیر کار می‌کنیم. این ریای من ذهنی در ماست، در نتیجه وسیله هدف را فاسد می‌کند.

علت این که ما آفلین را تشخیص می‌دهیم، این است که ما از جنس آفلین نیستیم. همان‌طور اگر نور بی‌رنگ نباشد، نمی‌توان رنگ‌ها را تشخیص داد. پس اگر ما از جنس تغییرناپذیری نبودیم، تغییرات را نمی‌توانستیم تشخیص دهیم. بنابراین، این که ما می‌فهمیم فکرها، وضعیت‌ها و چیزها غیر از ذات خداوند و ذات اصلی ما، گذرا و آفل هستند، یعنی ما مانند ذات خداوند ابدی و جاودان هستیم.



رقص یعنی شما اجازه دهید، همانیدگی‌ها بیایند و بروند. به چیزی نچسبید. این لحظه اتفاقات می‌آیند و می‌روند و می‌رقصند. در نتیجه، چهار بعد شما هم می‌رقصد. اگر این فضا هر لحظه باز می‌شود و درون شما در تحول است، شما در حال رقص هستید. در حالت مقاومت من‌ذهنی، درست مثل کسی هستید که با دو دستش محکم دو ستون را گرفته، پاهایش را هم به یک جایی بسته و نمی‌تواند برقصد.

دیدن برحسب همانیدگی‌ها و ایجاد یک نظم ذهنی با من‌ذهنی، انسان را کور و کر می‌کند و از حرکت و رقص می‌اندازد. در کل باید مرکز را عدم و فضا را باز کرد و اجازه داد که وضعیت‌ها با آهنگ زندگی تغییر کنند و برقصند. هر چیزی که می‌آید، باید برود؛ تغییر باید صورت بگیرد. شما باید تغییر کنید، جسم شما و فرم‌ها باید تغییر کنند.

اگر مرکز ما همانیده باشد خاصیت‌هایی در ما بروز می‌کند مانند مقاومت، قضاوت و کمیابی‌اندیشی. فراوانی خداوند و بلوغ معنوی ما در من‌ذهنی به وجود نمی‌آید. در نتیجه من‌ذهنی ارزش خودش را نمی‌داند. به خاطر همانیدگی‌ها دروغ می‌گوید، عهد می‌بندد و وفا نمی‌کند.

درست است که ما یک مقدار من‌ذهنی داریم، اما فضای گشوده‌شده هم داریم. اگر کسی ناظر ذهن و کارهای من‌ذهنی‌اش باشد، بلوغ معنوی دارد، کاملاً من‌ذهنی نیست و نمی‌شود او را به وسیله خشم، ترس و هیجانات منفی تسخیر کرد.

کسی که در افسانه من‌ذهنی است، به این لحظه بله نمی‌گوید؛ قضا و قدر به او کمک نمی‌کند. نیروی گن‌فکان خداوند برعکس او را به درد می‌اندازد. درون و بیرونش بد نوشته می‌شود، اتفاقات بد می‌افتد. ذهن او همیشه کار می‌کند؛ و بالاخره به آن بی‌زمانی و طرب‌سازی و شادی بی‌سبب خداوند نمی‌رسد.

از نظر خداوند هر چیزی را که با فرمان می‌توانیم تجسم کنیم، ظاهر است. هر چیزی را که با این پنج حسیمان می‌توانیم تجربه کنیم، ظاهر، شوخی و بازی است. از نظر شما هم باید بازی باشد؛ بازی نباید شما را ناراحت و منقبض کرده، جدی شوید و آن را جدی بگیرید.



اتفاق این لحظه به وسیله قضا، خداوند، تعیین می‌شود تا شما فضاگشایی و شناسایی کنید که پیغام اتفاق این لحظه چه چیز است. آن پیغام را بگیرید، مقاومت نکنید، همان‌دگی را شناسایی کنید، به آن نچسبید و بگذارید برود.

شما اگر نتوانید خودتان را متقاعد کنید، در ترس‌هایتان می‌مانید و تغییر نخواهید کرد. یعنی آن قدر باید این ابیات را بخوانید تا برای شما روشن شود که خطری تهدیدتان نمی‌کند. اگر شما با عقل من ذهنی فکر و عمل، عبادت و کار معنوی نکنید، ضرر نخواهید کرد و از بین نخواهید رفت.

ما افسار تمام جنبه‌های زندگی‌مان را محکم گرفته‌ایم، کنترل می‌کنیم و می‌ترسیم رها کنیم. می‌ترسیم همه چیز به هم بریزد؛ به هم نمی‌ریزد. زندگی را بگذار خردِ زندگی اداره کند.

فضاگشایی کن، فضاگشایی کن، فضاگشایی کن، تا آن قدر این فضا و مرکز عدم در تو کار کند که حرف‌های مولانا برای تو قابل فهم و قابل قبول باشد. تا پس از یک مدتی آن دید من ذهنی به نظرت عجیب و غریب بیاید.

مقاومت، قضاوت و ستیزه غلط است. انجام کارها به وسیله عقل من ذهنی غلط است. ایجاد درد و مردم را به واکنش انداختن غلط است. اما ارتعاش به زندگی، فضاگشایی، کوچک کردن من ذهنی درست است.

من اکنون متوجه شده‌ام که هر جا من ذهنی من بالا آمده است، آن جا یک ضرری به من خورده است. هر جا من کوتاه آمده‌ام، یک حالت بندگی و اضطراب داشته‌ام، خداوند به من کمک کرده است. از تکرار ابیات این برداشت‌ها در جنبه‌های مختلف پیش می‌آید که مولانا درست می‌گوید و من باید این را بپذیرم، گرچه که در خیلی جاها این‌ها مغایر با باورهای من است.

در این لحظه، اگر خداوند به ما یک سیلی می‌زند، مثلاً یک بیتی را شما می‌شنوید که ذهن شما می‌گوید این بیت غلط است، آن بیت از مولانا است و بدون تردید غلط نیست؛ بلکه یک عیبی در شما را نشان می‌دهد. این همان سیلی است. فضا را باز کن، سیلی را بخور و پیغامش را بگیر.



در راه زنده شدن به خدا چالش وجود دارد، باید مثل شیر بایستیم و اقرار کنیم که با این چالش از خداوند سیلی خورده‌ایم. اگر فضاگشایی کنیم یک پیغامی به ما می‌دهد و اغلب اوقات دیدن یک همانیدگی است.

امکان این که کسی بدون استاد به حضور برسد و آزاد شود، تقریباً وجود ندارد. من پیشنهاد می‌کنم، همین مولانا استاد همه ما باشد؛ به شرط این که از او فرار نکنیم، به هم‌دیگر کمک کنیم؛ این ابیات را جمع‌آوری کرده و معنی کنیم و هر کسی سهم خودش را در بیانش بگذارد؛ تا حرف استاد را از زبان‌های مختلف که حرف عشق است، بشنویم و درک کنیم؛ تا برکت به زندگی تک‌تکمان بیاید.

سمانه



برنامه ۸۶۹، غزل ۱۲۰۴ دیوان شمس مولانا

عشق گزین عشق و درو کوبه می‌ران و مترس

ای دل تو آیتِ حق، مُصَحَفِ کُزِ خَوان و مترس

هفته‌های اخیر پر از امتحان، و در پی آن شناسایی برای من بود. این که جسمم در اثر کمال‌طلبی و توقع زیاد از خودم، مورد امتحان و ابتلا قرار گرفته بود.

پس از سال‌ها کار کردن در مسیر معنوی و درست شدن خیلی از کارها که آن هم از جنس چیزها بود و مربوط به بیرون است، انگار زندگی به‌وسیله پیشامدها، به سراغ همانیدگی‌های گنگ و در سایه پنهان شده من آمده بود.

دفتر اول مثنوی مولانا، بیت ۱۸۲۰

آنکه او شاه است او بی‌کار نیست

ناله از وی طرفه کو بیمار نیست

زندگی کامل است و پیوسته در کار برای پاک کردن کوچک‌ترین همانیدگی در ماست. این ماییم که حق نداریم در من ذهنی حس کمال کنیم. ما باید از خودمان و از زندگی راضی باشیم و بدون ادعا و طلبکاری کوشش کنیم و باز هم راضی باشیم و شکرگزاری کنیم.

سؤالی که مدت‌ها ذهن مرا به خود مشغول کرده بود\* این بود که قانون جبران را تقریباً رعایت می‌کنم و ساعت‌ها کار می‌کنم و از هر فرصتی برای ورزش کردن استفاده می‌کنم و از خیلی از کارها و خوردن خیلی چیزها پرهیز می‌کنم. پس چرا جسمم و روحم دچار ابتلا شده است؟





همان اتفاقی که مولانا در داستان حضرت سلیمان نقل می کند، یعنی شکستگی اندرون به وسیله مرموزترین همانیدگی ها که شناسایی اش با ذهن امکان پذیر نیست و شناختنش فقط به دست توانای زندگی و به وسیله همین ابتلائات و اتفاقات ممکن خواهد شد.

خیلی اتفاقی از دید من ذهنی، اما برطبق نظم زندگی خیلی به موقع، به وسیله زندگی آگاه شدم که خیلی در کار معنوی سطح توقعم را از خودم بالا برده ام؛ و این باعث شده است که خیلی خشک و بی روح به کار ادامه دهم و از عشق ورزی و محبت در بیرون محروم شوم؛ و نکته مهم تر این که مدت ها از شکر کردن و راضی بودن غافل شوم.

در یک لحظه به خودم آمدم که مدت ها از خودم و زندگی ناراضی ام؛ و کارم ملامت کردن شده است که چرا من که این همه دارم رعایت می کنم، جسمم مورد آسیب قرار گرفته است.

الان که از بیرون به این جریاناتی که بر من گذشت نگاه می کنم، می بینم در خیلی از چیزها پرهیز نکرده ام؛ و در انجام خیلی از وظایف کوتاهی کرده ام. اما این تناقضات من ذهنی هر بار به نفع حیات خود، همه چیز را وارونه نشان می دهد.

در بیرون و وضعیت ها هم متوجه کنترل شدید حتی بر روی ساعت خواب و کارکرد بدنم شدم؛ و این که چگونه نظم پارکی مورد علاقه من ذهنی مرا در دام و سبب موانع و مشکلات انداخته است؛ و خود را در قعر افسانه من ذهنی دیدم که چه لحظه ها و ساعاتی را در فکر کردن به مشکلات توهمی تلف کرده ام.

متوجه پندار کمال در خود شدم که چه قدر جسم و روحم را مورد حمله قرار می دهد؛ و این که چه قدر فراتر از جسمم انتظار کار کردن دارم و این که می خواهم همه کارها را در آن زمان بندی که از پیش تعیین کرده ام، به پایان برسانم و به ظرفیت خود و نیازهای چهار بُعدم توجهی نکنم.

ترازو و آینه زندگی همیشه با ماست و هیچ وقت چیزی را اشتباه نشان نمی دهد. وضعیت های بیرون از سر درون خبر می دهد.



حتی همین ترازوی فیزیکی برای اندازه‌گیری وزن جسم ما هم خیلی چیزها را بیان می‌کند! اضافه وزن پیدا کرده‌ای؟!... پس همچین هم پرهیز نمی‌کنی و به‌اندازه کافی ورزش نمی‌کنی. خوابت آرام نیست؟ پس سرعت فکر کردن در تو هنوز خیلی بالاست و از خیلی چیزها به‌خصوص از مرگ جسمت می‌ترسی. فشار خونت بالاست! پس هنوز خیلی خشم و واکنش داری و درون خونت سم فراوانی می‌ریزی.

اما زندگی پیوسته و عاشقانه در کار جدیدی است و یک لحظه از کار و احوال ما غافل نیست. زندگی امتدادش را در میانه راه تنها نخواهد گذاشت.

دفتر اول مثنوی مولانا، بیت ۳۰۷۱

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ بَخْوَانٍ

مَر و رَا بِي كَار و بِي فَعْلَى مَدَانٍ

پس ادامه بده، کار کن و راضی باش. شکر کن و موقوف جذبه باش. توقع و انتظار را به صفر برسان و کلاغ امنیت را قربانی کن. این خواستن‌ها و برنامه‌ریزی کردن‌های شبانه‌روزی‌ات، برای رسیدن به سعادت و خوشبختی مجال برای نگذاشته است. دمی بنشین و آرام باش، سکوت کن و قانع باش؛ خواستن لحظه به لحظه، حتی اگر مقصود معنوی هم باشد، بی‌ادبی به ساحت عادل و مهربان زندگی ست.

خداوند رحمان و رحیم بهترین‌ها را برای تو خواسته است. بالاترین جایگاهی که قابل وصف نیست، از آن خداست؛ و اوست که پدیدآورنده آسمان و زمین و جهان فرم و بی‌فرمی است. او بی‌وقفه در کار اتحاد دوباره با ماست، شکرانه بده، صبور باش، و شاد باش و مرتضی.

ارادتمند شما، حسام از مازندران



از برنامه ۸۷۱

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، از بیت ۲۳

نورِ حَقِّی و به حقِ جَدَّابِ جان

خلق در ظلماتِ وَهْمِ‌اند و گمان

شرط، تعظیم‌ست، تا این نورِ خَوش

گردد این بی‌دیدگان را سُرْمه‌کش

نور یابد مستعدِ تیز‌گوش

کو نباشد عاشقِ ظلمت چو موش

سُست‌چشمانی که شبِ جَولان کنند

کِی طَوافِ مَشْعَله ایمان کنند؟

چه قدر با ایمان و اطمینان می‌گه: که تو نور حقی. و باز چه قدر با اطمینان می‌گه: که تو توان جذب اون نور را داری...

کسی این قدر می‌تونه با اطمینان بگه و حرف بزنه که خودش تجربه کرده باشه. پس:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۴۸

ای قوم به حج رفته، کجااید؟ کجااید؟

معشوق همین جاست، بیااید، بیااید

این قدر در ظلمت توهم ذهن و شک و تردیدهای اون غرقید!!!!؟؟ رهایی از این توهم و دیدن و زنده شدن فقط یک شرط

داره، آن هم فقط تسلیمه...



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

جز خضوع و بندگی و اضطرار

اندرین حضرت ندارد اعتبار

پس این تسلیم این قدر سخته؟!... که حاضر نیستیم سر را بدیم؟!... ای انسانی که بی دیده شدی، چشمان حضورت سو و روشنایی اش را از دست داده... باید سرمه نور تسلیم به چشمانمون بزنیم.

اگه این گوش، تیز هست و می شنوه، دیگه مثل موش کور که فقط شبها جرئت داره از لانه اش خارج بشه، عاشق تاریکی ذهن نخواهد بود. چراکه موش کور چشمان خیلی ضعیفی داره. اصلاً حساسیت به نور خورشید داره. حالا تو هی در طول روز، براش غذا پهن کن تو حیاط خونه ات. از گشنگی هم که بمیره، از لانه تنگ و تاریک ذهنش، حاضر نیست بیرون بیاد. چون باور و اطمینان نداره. حالا چه طور انتظار داشته باشیم که با نور درون خودش، طواف کعبه دل کنه.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

ای خُنک آن جانِ پاک، کز سرِ میدانِ خاک

گیرد زین قلبگاه، قالب پردازِ بی

با احترام و تعظیم در برابر انسان هایی که رستم وار سر سپردند، به تعلیم و تربیت حضرت مولانا.

با تشکر

فریده از هلند



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)